

چکیده‌ی فصل پنجم (انگیزه و هیجان)

انگیزه، عاملی نیروزاست که سبب رفتار خاصی می‌شود. انگیزه‌ها در اثر بروز تغییرات شیمیایی در خون یا به سبب نیازها، یادگیری‌های اجتماعی، رغبت‌ها و علاقه‌های شخصی به وجود می‌آیند. انگیزه‌ها به انواع بدنی - زیستی و شخصی - اجتماعی قابل تقسیم‌اند. برخی انگیزه‌های فیزیولوژیک (زیستی - بدنی) عبارت‌اند از: انگیزه مادری، تشنگی، گرسنگی و جنسی. در انسان، رفتار برآمده از هر کدام از این انگیزه‌ها، با وجود زمینه‌ی بدنی، از آداب و رسوم و یادگیری‌ها نیز پیروی می‌کند. منظور از «تبادل حیاتی»، کار هماهنگ و طبیعی و رضایت‌بخش سازمان بدنی و روانی است. وقتی نیازهای زیستی یا روانی برآورده نشوند، تبادل بدنی و یا روانی به هم می‌خورد. «مشوق»، احساس و نیاز شدید فکری و روانی برای انجام کاری است. برخی از نیازهای دیگر شخصی - اجتماعی انسان عبارت‌اند از: نیاز به برتری جویی، نیاز به کمال جویی، نیاز به اتکا به منبع قدرت یا نیاز به خداجویی.

هیجان‌ها، نوعی رفتار تند و نسبتاً ناگهانی هستند. انواع مثبت هیجان‌ها مانند مهر، خنده، خوشایندی و امید، در سلامت بدنی و روانی نقش مهم دارند. هیجان‌های منفی؛ مانند کینه، غم، ترس، خشم، اگر تکرار شوند، آثار بد جسمی و روانی خواهند داشت. مریبان باید شور و احساس دل‌بستگی کودکان را برانگیزند و فکر آن‌ها را بی‌طرفانه ارزیابی کنند و از هیجان کودکان برای منظورهای خاصی استفاده نکنند. هیجان‌ها نیروی بدنی و انرژی‌های ذخیره را مصرف می‌کنند. هیجان‌ها به‌عکس انگیزه‌های فیزیولوژیک منشأ زیستی و بدنی ندارند.

پرسش‌های فصل

- ۱- تفاوت نیازهای بدنی و روانی را بیان کنید.
- ۲- مهم‌ترین انگیزه‌های فیزیولوژیک را توضیح دهید.
- ۳- نیاز به کمال جویی و خداجویی را توضیح دهید.
- ۴- اگر تشنگی و گرسنگی ادامه یابند چه تأثیرهایی در بدن و رفتار آدمی به جا می‌گذارند؟
- ۵- آثار هیجان‌های نامطلوب بر بدن را توضیح دهید.
- ۶- آثار ظاهری هیجان‌های مهر، خشم، ترس و خنده را بیان کنید.

۷- انگیزه‌های فیزیولوژیک و هیجان‌ها چگونه از یادگیری اثر می‌پذیرند و تغییر می‌یابند؟ مثال
برزید.

۸- تفاوت هیجان‌ها با انگیزه‌های فیزیولوژیک را بیان کنید.

منابعی برای مطالعه‌ی بیشتر

- ۱- پارسا، محمد، انگیزش و هیجان؛ انتشارات سخن؛ تهران، ۱۳۷۶
- ۲- پلاچیک، روبرت؛ هیجان‌ها، حقایق و نظریه‌ها؛ ترجمه‌ی؛ محمود رمضان‌زاده؛ انتشارات آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۷۵
- ۳- خدا پناهی، محمد کریم؛ انگیزش و هیجان؛ انتشارات سمت؛ تهران، ۱۳۷۹
- ۴- فرجی، ذبیح‌الله؛ انگیزش و واکنش‌های هیجانی؛ نشر میترا؛ تهران، زمستان ۱۳۷۵
- ۵- قاسم‌زاده، حبیب‌الله؛ شناخت و عاطفه، نشر فرهنگان؛ تهران، ۱۳۷۹
- ۶- محی‌الدین بناب، مهدی؛ روان‌شناسی انگیزش و هیجان؛ نشر دانا؛ تهران، زمستان ۱۳۷۵
- ۷- مهربان شاهاندشتی، مجتبی، بررسی منشأ اجتماعی افسردگی ایرانی؛ نشر روزبهان؛ تهران، ۱۳۸۰

شخصیت

چشم اندازی به فصل

مجموعه‌ای از ویژگی‌های رفتاری نسبتاً ثابت افراد را که به صفات ظاهری و باطنی آن‌ها مربوط است، «شخصیت» می‌نامیم. در این فصل، به دو دسته از عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت اشاره شده است. این دو دسته عبارت‌اند از: ۱- عوامل ارثی؛ مانند سازمان چهره و اندام‌ها، تراوش غده‌ها و عملکرد دستگاه‌های عصبی؛ ۲- عوامل محیطی - اجتماعی مثل اثر خانواده، همتایان، مدرسه، دوستان، اقوام و فرهنگ اجتماعی. هم‌چنین دیدگاه‌های متفاوت دانشمندان، در چگونگی شکل‌گیری شخصیت و ارتباط آن با ویژگی‌های بدنی یا محیطی؛ روش‌های گوناگون سنجش شخصیت و دیگر مباحث مربوط، مورد توجه قرار گرفته است.

هدف‌های رفتاری: در پایان این درس، دانش‌آموز باید بتواند:

- شخصیت را تعریف کند.
- نقش عوامل زیست‌محیطی را در شکل‌گیری شخصیت بیان کند.
- تأثیر محیط خانوادگی را در شکل‌گیری شخصیت بیان نماید.
- نقش همتایان را در ایجاد شخصیت توضیح دهد.
- سازمان شخصیت از نظر فروید (نهاد، خود، فراخود) را توضیح دهد.
- تفاوت افراد برون‌گرا و درون‌گرا را بیان کند.

اگر این درنده‌خویی ز طبیعت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
سعدی

شخصیت

تعریف

شخصیت، مجموعه‌ای از ویژگی‌های ظاهری و غیرظاهری رفتار یک فرد است که ثبات و جلوه‌ی بیش‌تری دارد و تا حدی قابل پیش‌بینی است؛ تا جایی که این صفات شخصیتی، فرد را از دیگران متفاوت نشان می‌دهد. از شخصیت، تعبیرهای گوناگون دیگری نیز شده است. برخی شخصیت را براساس خوب، جالب و مثبت بودن رفتار توصیف می‌کنند و فردی را که دارای ویژگی‌ها و رفتار غیرجالب و بد باشد «بی‌شخصیت» می‌نامند.

گاه شخصیت را همان میزان ارزشمند بودن دانسته‌اند. بعضی دیگر، مجموع توان‌های یک فرد را شخصیت او تلقی می‌کنند. برخی دیگر، نخستین احساس خود از دیگری را نشانه‌ی شخصیت او می‌دانند، که اغلب نادرست است. برخی دیگر، افراد را به گروه‌های شخصیتی علمی، سیاسی، اجتماعی، مذهبی، اخلاقی و ... تقسیم می‌کنند.

به‌طور خلاصه باید گفت که هر فرد شخصیت خود را دارد. بدین جهت، روان‌شناسان صفت‌های فراوانی از فرد (چه مثبت و چه منفی) را در نظر می‌گیرند. مجموعه‌ی این صفت‌ها، شخصیت فرد را تشکیل می‌دهد؛ مانند سازمان ظاهری فرد؛ چگونگی جلوه‌ی استعداد‌های ذاتی؛ چگونگی برخورد با دیگران و جامعه‌پذیری؛ چگونگی ابراز عواطف و احساسات؛ چگونگی رشد اخلاقی، دینی، خودجوشی و بسیاری جنبه‌های آشکار و نهان دیگر. ارزیابی این قبیل صفات و تجزیه و تحلیل آن‌ها، چگونگی شخصیت فرد را نشان می‌دهد.

با توجه به مراتب بالا، شخصیت، ترکیبی از این صفات یا ویژگی‌هاست که به‌طور پایدارتر و به صورت رفتارهایی بارز جلوه می‌کند. برای مثال، کسی که همواره خنده‌رو است ولی گاهی ترش‌رو می‌شود، خنده‌روی از صفات شخصیت اوست. اگر زندگی روزمره‌ی یک شخص و فعالیت‌های او را مورد توجه قرار دهیم، مجموعه‌ای از صفت‌ها و خصوصیت‌ها را در او مشاهده خواهیم کرد. مثلاً او را فردی «مطیع»، یا «لج‌باز»، یا «خون‌سرد»، یا «سلطه‌جو»، یا «بخیل»، یا «راست‌گو» و مانند آن‌ها خواهیم شناخت.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت

شخصیت هر فرد، از تأثیر متقابل عوامل زیستی، محیطی، اجتماعی و نیز تصورات فردی او شکل می‌گیرد.

۱- عوامل زیستی: این عوامل از طریق ارث منتقل می‌شوند. از مهم‌ترین عوامل ارثی مؤثر در شخصیت، می‌توان به چگونگی و عملکرد غده‌ها و سازمان عصبی و شکل ظاهری چهره و اندام‌ها اشاره کرد. در طول دوره‌های رشد، آب و هوا و غذا و وضع روحی و حوادث تا حدی در شکل‌گیری اندام‌ها اثر می‌گذارند.

۲- عوامل محیطی و اجتماعی: این عوامل با اثرگذاری در یادگیری‌ها و نیز بر دستگاه‌های عصبی، در خلق و خو و شخصیت مؤثرند. برخی از عوامل محیطی و اجتماعی مؤثر بر شخصیت عبارت‌اند از: نقش و اثر افراد، ابزارها و وسایل زندگی، ویژگی‌های فرهنگی و آداب و رسوم. در این میان، عواملی، مانند خانواده، مدرسه، گروه همتایان^۱، اقوام و دوستان و اجتماعات دینی و فرهنگی، نقش تعیین‌کننده‌تری دارند.

۳- تصویر ذهنی از خود: عامل مؤثر دیگر در شکل‌گیری شخصیت، تصویر ذهنی فرد از محیط به خصوص از خودش است که سبب بروز رفتارهایی ویژه‌ی آن فرد می‌شود. برای مثال، در دوره‌ی نوجوانی، تغییراتی در وضعیت فیزیولوژیکی و سپس در وضعیت ذهنی فرد به وجود می‌آید. این تغییرات سبب می‌شود تا واکنش‌های رفتاری، احساسات و عقاید نوجوان درباره‌ی خودش و دیگران تغییر کند و شخصیت او دچار دگرگونی‌های به ظاهر غیرعادی شود. بروز این حالت، امری طبیعی است و به تدریج با تعادلی که در فعالیت غده‌ها و دستگاه‌های بدنی ایجاد می‌شود، برطرف می‌گردد.

طبقه‌بندی شخصیت

روان‌شناسان در توجه به نقش و اثر عوامل مؤثر در شخصیت، یکسان عمل نمی‌کنند. گروهی از آنان به نقش عوامل زیستی و بدنی، در ایجاد رفتارها و خلق و خوی و شخصیت بیش‌تر اهمیت می‌دهند. این گروه در پی ایجاد رابطه بین خصوصیت‌های بدنی و شخصیت هستند. دسته‌ای دیگر از روان‌شناسان، به نقش عوامل محیطی و اجتماعی و یادگیری‌ها در ایجاد رفتار و ویژگی‌های شخصیتی، بیش‌تر اهمیت می‌دهند و در پی ایجاد رابطه بین عوامل محیطی با شخصیت هستند. در این جا

۱- گروه همتا (Peer) افرادی هستند که از لحاظ فکر و فرهنگ یکسان‌اند. ممکن است دو نفر هم سن باشند ولی همتا

نباشند.

به اختصار به چند دیدگاه و طبقه‌بندی از شخصیت اشاره می‌شود:

۱- شخصیت و ساختمان بدنی: بشر پیوسته علاقه‌مند بوده است با توجه به ساختمان بدنی و نیز ظاهر افراد، به خصوصیت‌های خلقی و شخصیتی دیگران پی‌برد. از قدیمی‌ترین دیدگاه‌ها در این زمینه به نظریه‌ی بقراط^۱، و از میان دیدگاه‌های جدید در آن‌باره، نظریه‌های کرچمر^۲ و شلدون^۳ را می‌توان نام برد.

۱-۱- بقراط: اثر مایعات (آبگونه‌های) حیاتی بدن را در پیدایش ویژگی‌های رفتاری مورد توجه قرار می‌داد. این نظر، تا حدود یک‌صد سال پیش ملاک طبقه‌بندی شخصیت آدمیان به‌شمار می‌رفت. به نظر بقراط اگر آمیزه‌ای متناسب از خون، صفرا، سودا، و بلغم (مایعات و تراوش‌های مهم بدن) در انسان به‌وجود آید، فرد از نظر شخصیتی متعادل خواهد بود. اما غلبه و افزایش نسبی در میزان عمل هر یک از این مایعات، موجب حالت خاصی می‌شود. بقراط این حالت را «مزاج» نامید. برای مثال، چیرگی خون بر دیگر مایعات (دموی مزاجی)، سبب خصوصیت‌هایی مانند نشاط، فعالیت، امیدواری، خوش‌بینی و خون‌گرمی می‌شود. تراوش بیش از اندازه‌ی صفرا (صفراوی مزاجی) سبب حالت عصبیت و زودرنجی می‌گردد. غلبه‌ی سودا، سبب افسردگی و غمگینی می‌شود و به همین شکل، افراد بلغمی مزاج، سست و بی‌حال و بی‌خیال و به ظاهر آرام و کم‌تحرك هستند.

در قرن اخیر نیز بسیاری از دانشمندان سعی کرده‌اند بین فرایندهای فیزیولوژیکی و وضع روانی و ظاهر بدنی و به‌طور کلی شخصیت فرد ارتباط برقرار کنند. آنان، تحقیقات وسیعی در این باره به‌عمل آورده‌اند. کرچمر و شلدون و بسیاری دیگر، از این گروه هستند.

۱-۲- کرچمر: شخصیت افراد را با توجه به ساختمان بدنی، به گروه‌های چاق، ورزیده و لاغر اندام تقسیم می‌کرد.

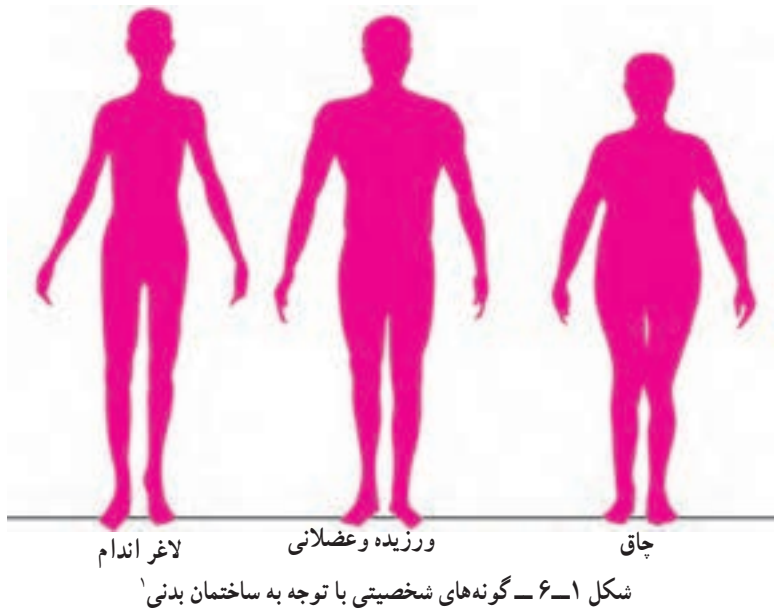
- گروه چاق و کوتاه، که خلقی بشاش، بذله‌گو و اجتماعی دارند.
- گروه ورزیده و عضلانی، که دارای خلقی با اراده، فعال، و علاقه‌مند به کار و کوشش هستند.

- گروه لاغر اندام و کشیده، که اغلب حسّاس و دارای خلقی عصبی و تندخوی‌اند.
کرچمر بقیه‌ی افراد را بینابین این گروه‌ها تقسیم می‌کند و صفاتی را به آن‌ها نسبت می‌دهد.

۱- بقراط، حکیم یونانی ۴۲۷-۳۴۷ پ. م.

۲- Kretchmer

۳- Sheldon, W.H.



۲- شخصیت و عوامل عاطفی - اجتماعی: گروه‌های دیگر از دانشمندان، بیش‌تر به تأثیر عوامل عاطفی، عقلانی و اجتماعی در شکل‌دهی به شخصیت توجه کرده‌اند.

۱-۲- فروید^۱: شخصیت را تأثیر متقابل نیروهای گوناگون روانی می‌داند. او این نیروها را به سه گروه تقسیم می‌کند: ۱- نیروهایی ذاتی ناشی از میل به لذت و پرهیز از درد. ۲- تجربیات برآمده از آموزش‌ها و برخورد با واقعیات محیطی. ۳- تأثیر آداب و رسوم و اعتقادات دینی و اخلاقی. به نظر فروید اگر این سه نیرو با هم هماهنگ عمل کنند، فرد شخصیتی سازگار خواهد داشت و خوشبخت خواهد بود. به این ترتیب از نظر فروید، شخصیت فرد از سه بخش یا سازمان تشکیل شده است که او آن‌ها را «نهاد»، «خود» و «فراخود» نام‌گذاری کرده است.

نهاد، که اصلی‌ترین بخش شخصیت است، همواره در پی آسایش طلبی، گریز از فشار و درد و رنج است. به خوشی‌ها، لذات و کام‌جویی‌ها گرایش دارد. به‌طور خلاصه، فروید، نهاد را نماد یا مظهر خوشایندی‌ها و ناخوشایندی‌ها می‌داند. سازمان نهاد^۳ خودخواه، خودنگر و آزمند است؛ تابع آرزوها

۱- برگرفته از کتاب درآمدی بر روان‌شناسی، آرنو، اف، ویتینگ، صفحه‌ی ۴۳۹

۲- Freud

۳- از لحاظ تفسیرهای اسلامی، نهاد (Id) برابر با نفس اماره است. مرحوم دکتر علی‌اکبر سیاسی معتقد بود که فروید به منابع اسلامی و شرقی دسترسی داشته و زیربنای نظریاتش، درباره‌ی نفس، عقده‌ها و خواهش‌های نفسانی از دیدگاه اسلامی سرچشمه گرفته است. (مجله روان‌شناسی شماره‌ی ۱۳ - سال ۱۳۵۵)

و خواهش‌های نفسانی‌ست. به زبان ساده‌تر «نهاد» همان خواسته‌ها و کشش‌های بدنی است که بدون هیچ‌گونه کنترلی می‌خواهد جلوه کند. حیوانات و نوزادان آدمی اغلب از این نیرو پیروی می‌کنند. یعنی موجودات نهادی هستند.

خود، بخشی از سازمان شخصیت است که مسئول اندیشیدن و طرح‌ریزی‌هاست. «خود»، توان عملی و عقلی بدن است و در واقع حقیقت و غیرحقیقت و نیز درست و نادرست را از یکدیگر تمیز می‌دهد. بنابراین، می‌تواند راهنما و مشکل‌گشای سازمان «نهاد» هم باشد. این نیرو در آدمی از حدود سه سالگی به بعد شکل می‌گیرد و با افزایش تجربه، نقش واقعیات را وارد زندگی فرد می‌کند. فراخود، این بخش شخصیت، جنبه‌های اخلاقی، ارزشی و دینی دارد. «فراخود»، مانع لجام‌گسیختگی‌ها و کام‌جویی‌های نهاد می‌شود. معمولاً فراخود، نیروهایش را از اصول و قاعده‌های زیر کسب می‌کند:

۱- اموری را که پدر و مادر، جامعه، دین و مذهب ممنوع و غیرمجاز اعلام کرده‌اند و پیوسته انسان را متوجه احساس گناه و تقصیر می‌کنند.

۲- اموری که پدر و مادر، جامعه و به‌خصوص دین و مذهب آن‌ها را پسندیده‌اند و مایه‌ی امنیت زندگی می‌دانند این دسته احساس امید و پاداش و یا نیکی را در فرد ایجاد می‌کنند. «فراخود»، نظارت عالی بر عملکرد سازمان نهاد دارد. خود، به‌عنوان میانجی بین دستورهای قطعی فراخود و خواسته‌های نهاد عمل می‌کند و به‌تعدیل خواسته‌های نهاد و فراخود، می‌پردازد.

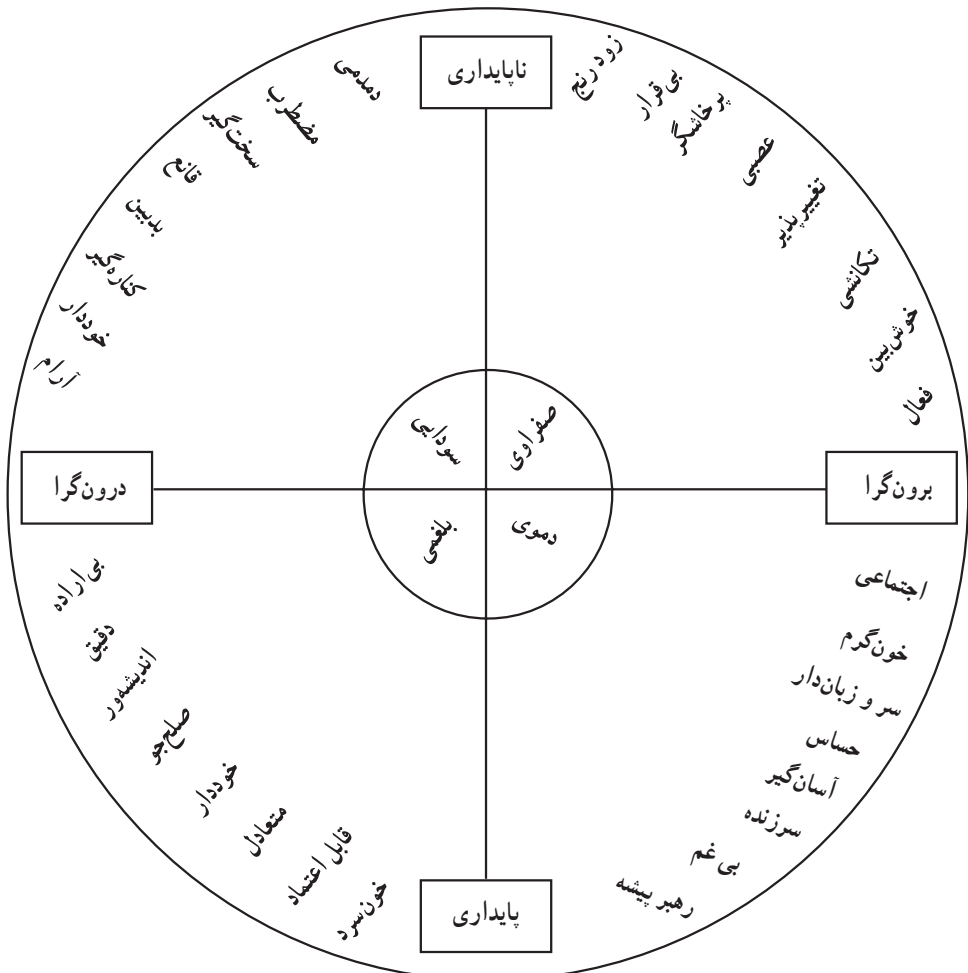
همان‌طور که دیده می‌شود نیروهای سازنده‌ی شخصیت از نظر فروید، یعنی «نهاد، خود و فراخود» بسیار شبیه سه نیروی ۱- امیال بدنی، ۲- عقل محض (عقل بالقوه)، و ۳- فرمان آداب و رسوم و فرهنگ (عقل اجتماعی) است. این عوامل مؤثر بر شخصیت، بارها در متون به‌جای مانده از بزرگان ایرانی، از یک‌هزار سال قبل، قابل مشاهده است. به نظر فروید هرگاه این سه سازمان، هماهنگ عمل نکنند، اختلال در رفتار و شخصیت پدید می‌آید. و هرگاه هماهنگی عمل بین این سه سازمان به‌وجود آید، به‌بهداشت روانی و تعادل شخصیت فرد کمک خواهد شد.

۲-۲- هنس آیزنک^۱: روان‌شناس انگلیسی نیز به تأثیر عوامل آموزشی، عاطفی و اجتماعی در شخصیت توجه دارد. او برای شخصیت، دو جنبه‌ی «برون‌گرایی - درون‌گرایی» و «پایداری - ناپایداری» عاطفی قایل است. آیزنک، با مطالعه‌ای که در ۳۵ کشور جهان مانند چین، شوروی، ایالات متحده، اغلب کشورهای اروپایی، اوگاندا و... انجام داده است، برون‌گرایی، درون‌گرایی و پایداری - ناپایداری را ابعاد اصلی شخصیت دانسته است (آیزنک ۱۹۹۲ نمودار ۱-۶).

۱- Eysenck, Hans, 1992.

افراد برون‌گرا، بیش‌تر مایل‌اند در اجتماعات حضور داشته‌باشند. آنان از خود واکنش‌های مثبت نشان می‌دهند، پرحرف، خوش‌مشرب و پرجنب‌وجوش‌اند؛ در جست‌وجوی عوامل تحریک‌اند؛ از نظر، هیجانی و عاطفی، وضع ثابت و پایداری دارند.

افراد درون‌گرا در پی گوشه‌ی خلوت هستند؛ کم‌حرف‌اند و بیش‌تر گوش می‌دهند و سعی می‌کنند کم‌تر درگیر موضوعات غیرلازم بشوند. درون‌گرایان و برون‌گرایان از بسیاری جهات، تفاوت دارند. پژوهش‌های آیزنک در پی بررسی‌های، کارل گوستاو یونگ^۱، روان‌شناس سویسی صورت



نمودار ۱-۶ - اقتباس از ص ۶۲۶ کتاب روان‌شناسی عمومی اشترن‌برگ.

پذیرفته است. یونگ افراد را به گروه‌های درون‌گرا، میان‌گرا و برون‌گرا تقسیم می‌کرد. به نظر آیزنک،

بیشتر افراد هر جامعه در میان دو وجه برون‌گرایی و درون‌گرایی قرار می‌گیرند. اشترن برگ^۱ (۱۹۹۵) در نمودار ۱-۶، ترکیب‌های گوناگونی از صفت‌های درون‌گرایی و برون‌گرایی؛ پایداری و ناپایداری عاطفی را ترسیم کرده و آن‌ها را با حالت‌های مزاجی بقراط حکیم شبیه دانسته است.

عوامل محیطی و شخصیت

روان‌شناسان، انسان را مخلوق فطرت و محیط خود می‌دانند. بسیاری از آنان، اثر محیط را مهم‌تر از اثر عوامل ارثی دانسته و محیط را عامل مؤثری در تحولات فکری و عقلی و رشد شخصیت شناخته‌اند. در این‌جا، به دلیل اهمیت خاص عوامل محیطی در شخصیت؛ به تأثیر محیط خانواده و نقش هم‌تایان در شکل‌دهی شخصیت و پیدایش خلق و خوی عمومی، به‌طور مختصر اشاره می‌شود.

تأثیر خانواده در شخصیت کودک: نخستین محیط مؤثر در رشد شخصیت، رحم مادر است. تغذیه، بهداشت تن و روان، ناراحتی‌های بدنی و روانی، رادیوگرافی از مغز و شکم مادر، ضربه و صدمه به جنین، مصرف داروهای شیمیایی، آنتی‌بیوتیک‌ها، انواع مخدرها و حتی سیگار، در رشد عمومی شخصیت کودک اثر بدی دارد.

برانگیختگی و هیجان‌های هراسناک مادر سبب تراوش هورمون‌های فوق‌کلیوی، به ویژه آدرنالین، می‌شود و از راه خون مادر به جنین انتقال می‌یابد. بدین طریق، عوامل سودمند و زیان‌بار متعددی در رشد مغز و شخصیت کودک در دوره‌ی بارداری اثر می‌گذارند که بعدها در رفتار فرد نقش خواهند داشت.

تولد: هنگامی که کودک پا به عرصه وجود می‌گذارد، نخستین کسی که با او آشنایی و ارتباط پیدا می‌کند مادر است. طرز شیر دادن به کودک و نوازش او، سبب علاقه‌مندی و برقراری رابطه‌ی محبت‌آمیز بین کودک و مادر می‌شود. بدین طریق زمینه‌ی ایجاد شخصیتی سازگار، فعال و پویا فراهم می‌گردد.

اگر مادر فقط شیر بدهد و رفتاری محبت‌آمیز وجود نداشته باشد، ممکن است کودک دارای شخصیتی ناسازگار گردد. رفتاری که در خانواده نسبت به کودک پیش می‌گیرند، اثر بسیار محسوسی در رشد شخصیت و اجتماعی شدن او به‌جا می‌گذارد. روابط نزدیک و محبت‌آمیز افراد خانواده با یکدیگر، شخصیت سالم و سازگاری‌های شخصی و اجتماعی در کودک ایجاد می‌کند.

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تردید، اضطراب، ندانم‌کاری و حالت‌های مشابه آن، بیش‌تر در فرزندان خانواده‌های آشفته و نامهربان دیده می‌شود. کمک به کودکانی که از کمبود محبت رنج می‌برند و یا آن‌که طرد شده‌اند، بسیار دشوار است.^۲

کودک به تدریج رشد می‌کند و اعضای خانواده را از طریق مادر می‌شناسد و به‌خصوص، با

۱- Sternberg : 1995

۲- خشونت نوجوانان، باندورا، ۱۹۶۹.

نقش مهم مادر و پدر در خانواده و زندگی خود آشنا می‌شود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند، پسرانی که در خانواده‌های بدون پدر و یا جانشین پدر رشد کرده‌اند، نسبت به پسرانی که از سرپرستی پدران خود برخوردار بوده‌اند، سازگاری کم‌تری دارند و رفتار مردانه را به‌خوبی نیاموخته‌اند.

پسرها معمولاً پدر را الگو قرار می‌دهند و می‌کوشند از راه همانندسازی با پدر، از رفتار او تقلید کنند. در صورتی که دخترها با توجه به عوامل و شرایط فطری و محیطی، مادر را نمونه قرار می‌دهند و خود را با او همانند می‌سازند.

نمونه‌هایی از تأثیر خانواده در شکل‌دهی شخصیت کودک عبارت‌اند از:

اگر پدر و مادر سخت‌گیر و کم‌مهر باشند، ممکن است کودک اطاعت کورکورانه نماید و درون‌گرا، خیال‌باف، سرکش و پرخاشگر شود. برای وابستگی به دیگران به‌طور دایم در حال تردید باشد و طغیان‌های نهان و آشکاری از خود بروز دهد.

اگر پدر و مادر بیش از اندازه محبت کنند، ممکن است، کودک لوس بار آید و در خودنمایی، برون‌گرایی یا وابستگی به دیگران افراط کند.

پدر و مادری که با شیوه‌های گوناگون و دادن وعده‌های بی‌اساس به فکر جلب موافقت کودکان هستند و انضباط ناهماهنگی دارند؛ در فرزندان خود نوعی سازگاری بنده‌وار یا سرکشی و طغیان، ایجاد می‌کنند. این کودکان در کارها پیشرفت چندانی ندارند و احساس آزادی در رفتار نمی‌کنند و قدرت «خود رهبری» آنان بسیار کم است.

خانواده‌های گرم، باثبات و آزادمنش، به کودکان؛ «خود رهبری» را منتقل می‌کنند. این‌گونه فرزندان آرام، واقع‌گرا، دارای ابتکار عمل و استقلال کاری هستند و پیوسته در فکر رقابت سالم با هم‌تایان خودند.

کودک آخر معمولاً بیش‌تر مورد محبت پدر و مادر قرار می‌گیرد؛ کم‌تر سرزنش می‌شود و از تجربه‌های والدین و خواهر و برادران خود حداکثر استفاده را می‌برد. این کودکان از لحاظ شخصیتی از تعارض‌ها و کشاکش‌های عاطفی برکنارند. در درس و کار اضطراب و دغدغه‌ی کم‌تری دارند.

فرزند ارشد که هدف جاه‌طلبی‌های والدین بوده است، معمولاً مسئولیت سنگینی بر عهده دارد؛ از لحاظ شخصیتی، دل‌سوز، نگران، پرتلاش و دارای قوه‌ی سازگاری بیش‌تری است. در شرایط مساوی، فرزند ارشد از نظر علمی، ادبی و هنری از دیگر فرزندان خانواده موفق‌تر است و به مدارج بالاتری دست می‌یابد، چون مهم‌ترین محور توجه خانواده و بستگان بوده است.

اغلب خانواده‌هایی که با اصول تربیتی آشنا هستند؛ برای ایجاد رفتار موردنظر در کودکان خود از روش‌های منطقی و استدلال و یا تهدید به رنجش و قطع محبت، استفاده می‌کنند. آنان به

هنگام سرپیچی فرزندان، به علت یابی و پند و اندرز و یا دستِ آخر، به تنبیه لفظی می‌پردازند؛ تا او را به فرمانبرداری و انجام کار درست وادارند. در صورتی که در بیش‌تر خانواده‌هایی که دچار فقر فرهنگی و گاه اقتصادی هستند، برای تغییر رفتار کودکان به روش‌های غیر معقول متوسل می‌شوند. آنان در برابر سرپیچی فرزندان به تنبیه بدنی، دشنام، نفرین و پرخاشگری دست می‌زنند. این خانواده‌ها تقریباً هیچ‌گاه به فرمانبرداری و انجام کار درست در کودکان خود نایل نمی‌گردند.

رفتار خانواده، زیربنای شخصیتی کودک را می‌سازد. آیا می‌دانید چرا یک کودک، مثلاً ژاپنی است؟ زیرا در یک خانواده‌ی ژاپنی رشد کرده است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت رفتار و کردار، اخلاق و استدلال و جهان‌بینی ما بیش‌تر از خانواده سرچشمه می‌گیرد.

نقش همتایان و مدرسه در شخصیت کودک

همبازی‌ها، همسایه‌ها، دوستان، اعضای باشگاه‌ها، گروه‌های مذهبی و اخلاقی، مدرسه، معلمان و مانند این‌ها، در تکوین شخصیت کودک نقش مهمی دارند.

کودک با درک و علاقه مندی بیش‌تری، از همبازی‌ها و همتایان خود اثر می‌پذیرد؛ در فعالیت‌های آنان شرکت می‌کند و از وجود آن‌ها لذت می‌برد و خود را همانند آن‌ها می‌سازد. مفهوم بیت‌زیرگویای آن است که دوستان و معاشران تا چه حد در شکل دادن شخصیت فرد اثر دارند.

تو اول بگو با کیان دوستی پس آن‌گه بگویم که تو کیستی؟

پس از گروه همتایان، نقش مدرسه در شکل‌دهی شخصیت کودک بسیار زیاد است. اغلب خاطرات بزرگسالان به مدرسه برمی‌گردد. کودکان و نوجوانان، بخش مهمی از زندگی خود را زیر نظر معلمان و براساس برنامه‌های تربیتی و موضوعات علمی می‌گذرانند. در مدرسه، شخصیت فکری، اخلاقی، اجتماعی افراد کامل می‌شود. مدرسه ممکن است کودک را علاقه‌مند به علم، زندگی، خدمت به دیگران و محبت بار آورد و یا از آن‌ها بیزار نماید.

علاوه بر خانواده، گروه همتایان و مدرسه؛ آداب و رسوم و فرهنگ اجتماعی نیز به‌طور غیرمستقیم، زیربنای شخصیت افراد را بنیان می‌گذارند.

سنجش و ارزشیابی شخصیت

روان‌شناسان با روش‌های متنوعی، چگونگی ساخت شخصیت و جنبه‌های گوناگون آن را مطالعه می‌کنند. هدف از این مطالعه و ارزشیابی، شناخت و اصلاح رفتار و نیز استفاده از افراد در موقعیت‌های مناسب است. برخی از روش‌های سنجش و ارزشیابی شخصیت، عبارت‌اند از:

۱- آزمون‌های عینی شخصیت: به‌کاربردن ابزارهایی که نتایج آن‌ها با روش‌های آماری قابل

۲- روش‌های فرافکن یا برون‌افکنی: در این شیوه، فرد ویژگی‌های شخصیتی خود را به چیزهای دیگر نسبت می‌دهد؛ مانند قصه‌سازی از تصویرها، ساخت جمله از یک یا چند کلمه، حدس‌زدن‌ها، توصیف تصاویر مبهم، لکه‌های جوهر متقارن^۱، نتیجه‌گیری از داستان‌های ناتمام و یا تکمیل جمله‌های ناقص و

آزمون‌های شخصیتی فرافکن، فرد را در یک موقعیت مبهم قرار می‌دهند. معمولاً فرد، طرز تلقی ویژگی‌های شخصیتی خود را به آن موقعیت نسبت می‌دهد. برای مثال، تصویری از یک جاده، با زن و مردی میان سال و یک پسر و دختر جوان با لباس‌ها و آرایش خاص، نشان داده می‌شود. هر فرد آن را طوری تفسیر می‌نماید که خودش فکر می‌کند و منطبق با شخصیت خودش است. آزمون لکه‌های مرکب متقارن در روی کاغذ (رور شاخ) هرچند بی‌معنی و مبهم‌اند ولی هرکس واکنش خاصی نسبت به آن‌ها دارد و معنی و مفهوم و استنباط ویژه‌ای از خود نشان می‌دهد. تعبیر لکه‌های ابر در آسمان نیز از همین‌گونه آزمون‌ها محسوب می‌شود.



شکل ۳-۶- آزمون لکه‌های مرکب رور شاخ

۳- روش‌های بالینی: در این روش‌ها، با فرد ارتباط مستقیم برقرار می‌شود تا ویژگی‌های شخصیتی او شناخته گردد، مانند مصاحبه، توجه به طرز کار فرد در آزمون‌های عملی، نظارت بر عملکرد فرد به هنگام کار دسته‌جمعی، استفاده از روش‌های روان‌کاوی و

در این شیوه‌ها، فرد، مورد مشاهده‌ی مستقیم قرار می‌گیرد از جمله انگیزه‌ها، علاقه‌ها، آرزوها، ناکامی‌ها و دیگر جنبه‌های شخصیتی او در نظر گرفته می‌شود. معمولاً همراهی با یک فرد چه به‌عنوان هم‌سفر و با همکار، موجب شناخت ویژگی‌های شخصیتی او می‌گردد. در روش کلی شناخت شخصیت، به فکر و عمل و شیوه‌های همکاری فرد در یک کار جمعی توجه می‌شود؛ طرز عمل فرد در موقعیت‌های

۱- آزمون رور شاخ

گوناگون (که اغلب به طور مصنوعی سازمان داده می‌شوند)، با دقت بررسی می‌گردد و در نهایت، تکیه کلام‌ها، طرز تلقی‌ها و نوع رفتارهایی که بیش‌تر بروز می‌کنند و یا چشم‌گیرترند، جنبه‌های شخصیتی او محسوب می‌شوند.

چکیده‌ی فصل ششم (شخصیت)

شخصیت هر فرد، همان راه و روش و ویژگی‌های خاص رفتاری اوست که معمولاً او را با آن خصوصیات می‌شناسیم. عوامل گوناگونی در شکل‌دهی شخصیت مؤثرند. این عوامل را در دو دسته کلی بررسی نمودیم: ۱- تأثیر شکل ظاهری بدن و چهره، عوامل ارثی، کار غده‌ها و عمل سازمان‌های عصبی ۲- تأثیر عوامل عاطفی، تجربه‌ها و ساز و کارهای اجتماعی. از دید عامل‌های بدنی، نظریه‌های بقراط و کِرچمر، و از دید عامل‌های غیرظاهری، نظریه‌های فروید و آیزنک مطرح شدند. هم‌چنین، تأثیر خانواده و عملکرد آن، نقش همتایان و مدرسه در شخصیت، توضیح داده شد. سنجش و اندازه‌گیری شخصیت با ابزارهای آماری و روش‌های فرافکن و یا روش‌های توصیفی امکان‌پذیر است. هدف از سنجش شخصیت، کمک به فرد در اصلاح رفتار است. هم‌چنین از طریق سنجش شخصیت می‌توان افراد را به کارهایی متناسب با ویژگی‌های شخصیتی و خلقی آن‌ها راهنمایی نمود.

پرسش‌های فصل

- ۱- شخصیت را تعریف کنید.
- ۲- عامل‌های ارثی چگونه در شخصیت اثر می‌گذارند؟ هر مورد را توضیح دهید.
- ۳- نقش خانواده، به ویژه مادر را در شکل‌گیری شخصیت توضیح دهید.
- ۴- سازمان شخصیت از دیدگاه فروید را توضیح دهید.
- ۵- روان‌شناسانی که بیش‌تر به ساختمان بدنی توجه دارند، شخصیت افراد را چگونه می‌دانند؟ توضیح دهید.
- ۶- ویژگی‌های افراد درون‌گرا و برون‌گرا را با هم مقایسه کنید.
- ۷- ویژگی‌های شخصیتی فرزندان خانواده‌های سخت‌گیر را توضیح دهید.
- ۸- چگونگی ارزیابی شخصیت با آزمون‌های فرافکن را شرح دهید.

منابعی برای مطالعه‌ی بیش‌تر

- ۱- پروین، لارنس، ای. روان‌شناسی شخصیت (نظریه و تحقیق) جلد اول و دوم؛ ترجمه‌ی پروین کدیور [و] محمدجعفر جوادی؛ نشر خدمات فرهنگی رسا؛ تهران، ۱۳۷۴
- ۲- رأس، آلن، اُ. روان‌شناس شخصیت، نظریه‌ها و فرایندها؛ ترجمه‌ی: سیاوش جمالفر؛ نشر روان؛ تهران، ۱۳۷۵
- ۳- سیاسی، علی‌اکبر، نظریه‌های شخصیت، انتشارات دانشگاه تهران، مهرماه ۱۳۷۴
- ۴- شاملو، سعید، روان‌شناسی شخصیت، چاپ ششم، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۷۷
- ۵- شولتز، دوان؛ نظریه‌های شخصیت، ترجمه‌ی یوسف کریمی و دیگران؛ انتشارات ارسباران؛ تهران، ۱۳۷۸
- ۶- کارور، چارلز. اس. [و] شی‌یر، مایکل، اف. نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه‌ی احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۷۵

هوش

چشم اندازی به فصل

هوش، یکی از مهم‌ترین نیروهای روانی است. امروزه توجه به هوش و عوامل سازنده‌ی آن در آموزش و پرورش و تعیین حدود انتظار و فعالیت‌های افراد، از اهمیت زیادی برخوردار است. هوش، تحت تأثیر دو دسته از عوامل قرار دارد. دسته‌ی اول عوامل ارثی‌اند؛ مانند نوع و اندازه‌ی مغز و میزان چین‌خوردگی‌های روی مخ. دسته‌ی دوم عوامل محیطی‌اند. این عوامل در دوره‌های قبل از تولد، به هنگام تولد، به‌ویژه پس از تولد، در هوشمندی مؤثرند؛ مانند چگونگی رشد مغز، بهداشت و تغذیه و به‌خصوص تأثیر تجربه‌ها و محیط‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی، اخلاقی و از آن‌جا که تغییر ویژگی‌های ارثی، پس از انعقاد نطفه، تاکنون ناممکن بوده است. مریبان به غنی‌تر کردن عوامل محیطی و تربیتی رو آورده و توفیقات بسیار زیادی حاصل کرده‌اند. توزیع افراد از لحاظ هوشی به‌گونه‌ای است که حدود نیمی از مردم در حد متوسط و بقیه تقریباً به‌طور متناسب در دو طرف متوسط قرار دارند. آزمون‌های گوناگونی برای سنجش و اندازه‌گیری هوش ساخته شده‌اند. علت تفاوت هوشی در زنان و مردان و نیز نژادهای گوناگون، نابرخورداری و یا محرومیت از امکانات اجتماعی، فرهنگی و علمی است. در این فصل، با مطالب فوق بیش‌تر آشنا خواهید شد.

هدف‌های رفتاری: در پایان این درس، دانش‌آموز باید بتواند:

- هوش را تعریف کند.
- تفاوت سن هوشی و سن شناسنامه‌ای را بیان کند.
- عوامل مؤثر بر هوش را توضیح دهد.
- توانمندی‌های گوناگون را که هوش از آن‌ها تشکیل شده است نام ببرد.
- رابطه‌ی هوش با جنس و نژاد را توضیح دهد.

گر مراقب باشی و هشیار خویش هر زمان بینی رضای کار خویش م.پ.

هوش

هوش، یکی از جالب‌ترین و ارزنده‌ترین نیروهای روانی است. همان‌گونه که پیشرفت در بازی‌های فوتبال، والیبال و بینگ‌پونگ، نیاز به مهارت‌های حرکتی خاصی دارد، یادگیری و حل بسیاری از مسائل زندگی آدمیان نیز نیاز به هوش دارد. رشد و توان هوش، به زمینه‌های گوناگونی وابسته است که مهم‌ترین آن‌ها امکانات محیطی است. ترکیب نیروهای زیستی هوشی با تجربه‌های محیطی، سبب کاردانی و کسب توفیقات فراوان می‌گردد.

این توان ذهنی، موجب اعتبار بسیار زیاد انسان در مقایسه با دیگر موجودات زنده شده است. هر چند، حیوانات عالی دیگر، مختصری توان درک و سازش دارند، اما هوش انسان دارای قابلیت‌های کم‌نظیر است. هوش، اندامی مستقل و واحد در بدن یا داخل مغز نیست، بلکه عملکرد و توان ناحیه‌ی ارادی مغز؛ یعنی کرتکس (قشر مخ)، در ایجاد آن نقش‌آفرین است. در واقع، نیروی روانی انسان، به چگونگی و عمل این ناحیه از مغز، کاملاً بستگی دارد.

تعریف هوش

درباره‌ی هوش تعریف‌های گوناگونی، که هر یک در جای خود درست‌اند و نشانگر چند گونگی و فراگیری مفهوم آن است، ارائه شده است. ژان پیاز^۱، روان‌شناس سویسی، هوش را «توانایی سازگاری فرد با محیط در موقعیت‌های جدید» تعریف کرده است. هپنر^۲ (۱۹۷۳) هوش را «میزان دسترسی به تجربه‌هایی می‌داند که فرد برای حل فوری و یا پیش‌بینی مسائل جدید در اختیار دارد».

گروهی از روان‌شناسان، هوش را «استعداد یادگیری، درک روابط، استدلال و داوری سنجیده» دانسته‌اند. وکسلر^۳ (۱۹۷۵) هوش را «توانایی فرد برای درک جهان پیرامون خود و ابتکار او برای توفیق در چالش‌ها» تعریف می‌کند. روان‌شناسان رفتارگرا، نوع پاسخ داده شده را ملاک هوش فرد می‌دانند و در تعریف هوش فقط به پاسخ یا رفتار فرد توجه دارند که به‌طور عینی و علمی قابل مشاهده

۱- Jean Piaget;(1896-1980) ۲- Hepner, H.W. 1973 ۳- Wechsler, D. 1975

است و توانمندی ذهنی فرد را نشان می‌دهد. برخی دیگر از روان‌شناسان، هوش را «کنش مغزی و فعل و انفعال مغزی یا توان روانی موجود زنده» دانسته‌اند.

در هر صورت، روان‌شناسان، از لحاظ فنی، هوش را با مفهوم‌های پیشرفت، استعداد و توانمندی، کاملاً یکسان نمی‌دانند. به‌طور خلاصه، هر چند تعریفی که همه‌ی روان‌شناسان در آن اتفاق نظر داشته باشند وجود ندارد، اما می‌توان به تعریف زیر که بیش‌تر آنان پذیرفته‌اند اشاره کرد. در این تعریف، به میزان شایستگی فرد در گردآوری احساس‌های معنی‌دار توجه بیش‌تری شده است.

«هوش، میزان درستی و توانمندی ادراک شخص از محیط است.»

در سال‌های اخیر نوع دیگری از هوش به نام «هوش عاطفی»^۱ یا «هوش هیجانی» مورد توجه روان‌شناسان قرار گرفته و کتاب‌ها و پژوهش‌های متعددی در این زمینه انتشار یافته که برخی از آن‌ها به زبان فارسی نیز ترجمه شده است.

در مورد هوش عاطفی نیز مانند هوش شناختی، تعاریف متعددی توسط روان‌شناسان به نام و معاصر ارائه شده است. از جمله دانیل گلمن^۲ در کتاب خود به نام «هوش هیجانی»، هوش عاطفی را این‌گونه تعریف کرده است: «آگاهی نسبت به عواطف خود، مدیریت عواطف خود، برانگیختن خود، شناسایی عواطف دیگران و تنظیم روابط با دیگران»

در واقع فرد با شناخت احساسات خود و تسلط به آن‌ها، به کارگیری درست آن‌ها و آگاهی از احساسات دیگران باید به برقراری ارتباط با آن‌ها بپردازد.

هم‌چنین جان مایر^۳ و پیترسالوی^۴، هوش عاطفی را به صورت زیر تعریف کرده‌اند: «توانایی شناسایی و تشخیص مفاهیم و معانی عواطف و روابط بین آن‌ها، استدلال کردن در مورد آن‌ها و حل مسئله براساس سن آن‌ها. این هوش شامل توانایی دریافت عواطف، هماهنگ ساختن عواطف و احساسات مرتبط، درک و فهم اطلاعات مربوط به عواطف و مدیریت عواطف است.»

براساس تعاریف ارائه شده در زمینه‌ی هوش عاطفی می‌توان تعریف کلی زیر را ارائه داد: «هوش عاطفی توانایی شناخت و درک عواطف خود و دیگران، ابراز و بیان درست آن‌ها و کنترل و تنظیم آن‌هاست.»

به عنوان مثال وقتی به کودکی که دست‌خوش خشم شده و هم‌بازی خود را می‌زند، نهیب می‌زنیم «بس کن» شاید کودک کوتاه بیاید، اما هم‌چنان خشمگین است و همه‌ی فکرش متوجه کسی است که او را ناراحت کرده و با عصبانیت می‌گوید «این پسر اسباب بازی مرا برداشته است». به این

۱- Emotional Intelligence (EI)

۲- John Mayer

۳- Daniel Golman

۴- Peter salovey

ترتیب خشم او بدون تسکین ادامه می‌یابد، اما اگر این مسئله را به دور از داوری و بی‌طرفانه بررسی کنیم، احساسات منفی و خشم او آرام خواهد شد.

در سال‌های اخیر به هوش عاطفی، به دلایل زیر توجه بیش‌تری شده است:

- افزایش مشکلات و مسائل زندگی جدید و استرس‌های ناشی از آن‌ها
 - ناکارآمد بودن هوش شناختی به تنهایی برای کاهش این مشکلات و استرس‌ها
 - تأثیر عواطف بر افکار و رفتارهای ما و نقش آن‌ها در کاهش مشکلات و استرس‌ها
- بررسی‌های روان‌شناختی نشان داده است که هوش عاطفی و شناختی در تضاد با یکدیگر قرار ندارند و کاربرد درست آن‌ها می‌تواند به سلامت جسمی و روانی ما یاری رساند.

طبیعی است که در ارتباط با هوش عاطفی، انسان‌ها توانایی یکسانی ندارند. اما توانایی‌های احساسی - عاطفی را می‌توان افزایش داد، زیرا این توانایی‌ها بیش از هر چیز، آینده‌ای از عادت‌ها و واکنش‌های امروز ما هستند که می‌توانیم با آموزش درست، در هدایت آن‌ها موفق باشیم.

هوش عاطفی به نظر ریون بار - آن^۱ از ده بخش (مؤلفه) به شرح زیر تشکیل شده است:

- عزت نفس؛ یعنی توانایی درک و ارزیابی صحیح و مطلوب خود
 - خودآگاهی عاطفی؛ یعنی توانایی آگاهی یا فنی از عواطف خود و درک آن‌ها
 - جرئت ورزی، یعنی توانایی ابراز عواطف و ابراز خود به نحو مفید و سازنده
 - تحمل استرس؛ یعنی توانایی مدیریت عواطف خود به نحو مؤثر
 - کنترل تکانه^۲؛ یعنی توانایی کنترل عواطف
 - واقعیت‌آزمایی؛ یعنی توانایی اعتبار بخشی عینی و بی‌طرفانه به افکار و احساسات
 - انعطاف‌پذیری؛ یعنی توانایی انطباق و سازگار نمودن احساسات و افکار خود با شرایط جدید
 - حل مسئله؛ یعنی توانایی حل مسائل شخصی و بین‌فردی
 - هم‌دلی؛ یعنی توانایی آگاهی یافتن از عواطف دیگران و درک آن‌ها
 - روابط بین‌فردی یعنی توانایی برقراری روابط خوب و مطلوب با دیگران
- برای سنجش هوش عاطفی، آزمون‌هایی توسط بار - آن و دیگران تهیه شده است که از آن طریق می‌توان هوش‌بهر^۳ عاطفی افراد را اندازه‌گیری کرد.^۴

۱- R. Bar-on

۲- تکانه یا رفتار ناکاشی، یعنی پاسخ ناگهانی، سریع و بدون تفکر به یک محرک یا موقعیت ناراحت‌کننده، که معمولاً با پرخاشگری همراه است، مانند پرت کردن، شکستن، خراب کردن، زدن، داد و فریاد کردن و ...

۳- Emotional Quotient Inventory (EQI)

۴- برای آشنایی با آزمون‌های هوش عاطفی به منبع شماره‌ی ۴ صفحه‌ی ۱۱۵ مراجعه شود.

عوامل مؤثر بر هوش

دو دسته از عوامل ارثی و محیطی در میزان هوشمندی مؤثرند:

۱- عوامل ارثی: عوامل ارثی، ویژگی‌هایی هستند که آن‌ها را از والدین یا اجداد خود به ارث می‌بریم؛ مانند ساختمان مغز، سلسله‌ی اعصاب، حواس. در این میان، نقش ساختمان مغز و به‌خصوص کرتکس (قشر مخ) بیش‌تر است. ضمن این‌که هر فرد وارث مغز خاصی است. متوسط وزن مغز انسان ۱۴۰۰ گرم است. افرادی که وزن مغز آن‌ها کم‌تر از ۸۰۰ گرم و یا بیش‌تر از ۱۶۰۰ گرم است، دچار نوعی کم‌هوشی هستند. بررسی‌ها نشان داده‌اند که وزن مغز بسیاری از نوابغ و بزرگان علمی بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ گرم بوده است. کودک هر چه بزرگ‌تر می‌شود، رابطه‌ی سلول‌های کرتکس او پیچیده‌تر می‌گردد. علاوه بر نوع و اندازه‌ی مغز، عوامل زیر نیز، در چگونگی هوش مؤثرند:

– میزان چپین خوردگی‌های سطح مخ

– میزان نرمی و انعطاف‌پذیری^۱ مغز

– چگونگی رشد و نمو مغز و وقایعی که از لحاظ رشد مغز بر فرد می‌گذرد

۲- عوامل محیطی: محیط چه از لحاظ تأثیر در رشد مغز، (تأثیر بیماری‌ها و عوامل آسیب‌زا در دستگاه عصبی)، و چه از نظر اثرگذاری بر فرد، نقش بسیار مهمی دارد. روان‌شناسان، به تأثیر عوامل محیطی در رشد هوشی توجه خاصی دارند. شمار اندکی از پژوهشگران، مانند واتسن^۲، تنها محیط را عامل رشد هوشی و اندیشه دانسته‌اند و هیچ‌گونه توجهی به وراثت نکرده‌اند. محیط هر یک از دوره‌های گوناگون زندگی در سلامت و رشد هوشی اثر خاص خود را دارد.

الف – دوره‌ی قبل از تولد: در دوره حاملگی عوامل زیادی در رشد عمومی و مغز جنین اثر می‌گذارند. این عوامل ممکن است بعدها در میزان هوش نیز تأثیر داشته باشند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از ضربه و آسیب‌های فیزیکی به جنین، کمبود عناصری که رشد عصبی را باید تأمین کند، اثر میکرب‌ها، مصرف برخی داروها و کشیدن سیگار، تأثیر پرتونگاری یا رادیولوژی و هیجان‌های اختلال برانگیز مادر؛ مانند ترس و اضطراب و خشم و نفرت.

ب – هنگام تولد: تولد و چگونگی آن، اثر مهمی در سلامت عمومی و عصبی و روانی دارد. برخی از عوامل مؤثر هنگام تولد، عبارت‌اند از طرز تولد، استفاده از فورسپس برای تولد، نرسیدن اکسیژن لازم به جنین و... که در هوشمندی تأثیر سوء دارند.

۱- میزان نرمی و انعطاف‌پذیری مغز، به فعالیت‌های آنزیم (ماده‌ی تخمیرکننده)های خاص موجود در آن بستگی دارد.

۲- Watson, J.B.

ج - محیط پس از تولد: این محیط که آن را «محیط طبیعی» نیز نامیده‌اند بیش‌ترین تأثیر را در ساختار موجودیت آدمی بر عهده دارد و توان هوشی به آن وابسته است. در واقع، این محیط شامل عوامل متعددی است؛ مانند آب و هوا، تغذیه، وضع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگ و آداب و رسوم، هم‌بازی‌ها، وسایل بازی، اقوام و دوستان، مؤسسات آموزشی، رسانه‌های همگانی و انواع اجتماعات. این محیط، از نظر اخلاقی، عاطفی، فکری و عقلی، در رشد و پیشرفت فرد کارساز است و برای هیچ‌کس نیست و هرکس، پرورده‌ی محیط یا مجموعه‌ی میراث فرهنگی خود است.

چگونگی تأثیر محیط: هر فرد، دارای یک رشته استعدادهای فطری خاص خود است که اگر در محیط مناسب قرار گیرد، از آن اثر می‌پذیرد. هر چه محیط غنی‌تر باشد، میزان شکوفایی این استعدادهای فطری بیش‌تر می‌شود. درباره‌ی اهمیت محیط، به مثال زیر توجه کنید:

هوش تعدادی دوقلوهای همسان را که هر جفت از لحاظ توان‌های ارثی یکسان‌اند، اندازه‌گیری و سپس آن‌ها را از هم جدا کردند. یکی از هر جفت را به خانواده‌ای فقیر و بی‌سواد، و دیگری را به خانواده‌ای غنی و تحصیل‌کرده سپردند.

کودکان سپرده شده به خانواده‌های فقیر، غذای خوب و امکانات تربیتی و بهداشتی لازم را نداشتند و در مدرسه‌ی دور افتاده‌ی روستایی تحصیل می‌کردند. اما کودکان دیگر از بهترین امکانات غذایی، تربیتی و تحصیلی بهره می‌بردند.

پس از ده سال که برای آزمایش هوش به سراغ آن‌ها رفتند تا تأثیر محیط محروم و بارور را در تغییر هوشی آنان مشاهده کنند، دیدند دوقلوهایی که ابتدا، دارای هوش بالاتری بودند، محیط خوب، در رشد هوشی آنان تأثیر بیش‌تری گذاشته است و آن‌هایی که دارای هوش کم‌تری بوده‌اند، محیط خوب یا بد تأثیر کم‌تری بر تغییر هوشی آن‌ها داشته است.

کودکی که با استفاده از امکانات محیطی، بیش‌ترین بهره‌ها را از زمینه‌ی ارثی خود می‌برد، موفق‌تر از کودک دیگری است که محرومیت‌های محیطی و آموزشی فراوان داشته باشد. آنچه مسلم است، هر نوع استعدادی در محیط‌های مناسب‌تر پیشرفت بیش‌تری به دست می‌آورد. انسان از راه تلاش‌های بیش‌تر تربیتی توانسته است گام‌های بزرگی به جلو بردارد.

عوامل تشکیل‌دهنده‌ی هوش

هوش از جنبه‌ها و توان‌های گوناگونی؛ مثل حافظه، ادراک، استدلال، مهارت‌های کلامی، توان عددی و مانند این‌ها تشکیل یافته است. ممکن است فردی در یک یا چند جنبه از این عوامل، توانمندتر باشد و او را باهوش تلقی کنند. در گذشته، برخی مردم حافظه را برابر هوش می‌دانستند.

بسیاری از مادران، کودک خردسال خود را با هوش می‌دانند، به این دلیل که شاهد برخی توان‌ها و شیرین‌کاری‌های آنان بوده‌اند. همین‌طور، ممکن است فردی در بعضی از توان‌ها ضعیف‌تر از توان‌های دیگر باشد. در این صورت باید به توان‌های نسبتاً قوی‌تر او توجه نمود.

توصیه‌هایی به مربیان

به‌طور خلاصه، در بحث مربوط به عوامل مؤثر بر هوش، نظر و مربیان کودک را به موارد زیر جلب می‌نماید:

- ۱- پس از انعقاد نطفه، تغییر توانمندی‌های ارثی مؤثر بر هوش تاکنون ناممکن بوده است، ولی با غنی‌تر کردن محیط، می‌توان از استعداد فطری هر چه بیش‌تر بهره‌مند گردید.
- ۲- هر چه سریع‌تر محیط فقیر و بی‌تحرك را به محیط فعال و جالب‌تر تبدیل کنید.
- ۳- برای کودکان، مسائل ذهنی بیش‌تری طرح کنید تا آموخته‌های آن‌ها تعمیق گردد و سطح ورزیدگی‌شان افزایش یابد.
- ۴- تأثیر تجربه‌های نخستین و آغاز زندگی کودک، در رشد و پیشرفت هوش، بسیار بیش‌تر از موارد بزرگ‌سالی است.
- ۵- هر چه سطح فرهنگی و شکوفایی فکر در جامعه کم‌تر باشد؛ پیشرفت‌های علمی کاهش می‌یابد و استعدادهای گوناگون هوشی، کم‌تر رشد می‌کنند.
- ۶- به‌طور کلی، وراثت و محیط، همانند دو روی یک سکه برای تقویت هوش نقش تعیین‌کننده دارند. بنابراین با غنی‌تر کردن محیط و راهنمایی‌های سنجیده، می‌توان به بالاترین بازدهی دست یافت.
- ۷- تا جایی که می‌توانید کودک را به مشارکت در حل مسائل مختلف وادارید، زیرا هوش با برخورد اندیشه‌ها و تجربه‌های گوناگون پیشرفت می‌کند.

سنجش هوش

چون هوش، یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت‌های علمی، اجتماعی، اخلاقی، دینی و اقتصادی به‌شمار می‌آید و افراد هر چه باهوش‌تر باشند در زندگی، بهره‌مندتر و کامیاب‌تر خواهند بود. به این دلیل، گروهی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا با تعیین آزمون‌های هوشی، شایستگی افراد را بسنجند که به یکی از برجسته‌ترین آن‌ها، یعنی آلفرد بینه^۱ فرانسوی اشاره می‌شود.

۱- Binet, Alferd

آلفرد بینه، روان‌پزشک و روان‌شناس فرانسوی، در سال ۱۹۰۴ مأموریت یافت تا به علل عقب‌ماندگی تحصیلی گروهی از دانش‌آموزان مدارس فرانسه رسیدگی کند و نتیجه‌ی کار خود را گزارش دهد. وی از آزمون‌های هوشی خود چنین نتیجه گرفت که فرد باهوش می‌تواند:

- ۱- بدون انحراف از مسیر، فعالیت خود را انجام دهد. ۲- وسیله را با هدف تطبیق دهد.
- ۳- رفتارش را با واقعیت بسنجد. ۴- ادراک، اختراع، جهت و انتقاد را ملاک کار خود قرار دهد.



آلفرد بینه (۱۸۵۷-۱۹۱۱)

بینه در آخرین سال عمر خود با همکاری سیمون، پس از اِعمال یک رشته اصلاح و تصحیح آزمون‌ها سرانجام توانست آزمون‌های هوشی کودکان را برحسب گروه‌های سنی، از ۳ تا ۱۳ سالگی طرح و تنظیم کند.

در آزمون‌های هوشی بینه، وقتی اکثر کودکان هر گروه سنی به ۷۰ تا ۸۰ درصد از پرسش‌های مربوط به سن خود پاسخ می‌دادند آزمون‌ها به آن گروه تعلق می‌گرفت و در این صورت، کودکان را «به‌هنجار» می‌نامیدند. اما اگر کودک نمی‌توانست به ۷۰ درصد از آزمون‌های گروه سنی خود پاسخ دهد پرسش‌های گروه سنی پایین‌تر را به او می‌دادند تا بتواند به ۷۰ تا ۸۰ درصد از آن‌ها پاسخ دهد. آزمون‌های هوشی بینه طوری تنظیم شده‌اند که پرسش‌های آزمون‌های هر گروه سنی برای گروه سنی پایین‌تر، دشوار و برای گروه سنی بالاتر آسان است. بدین ترتیب، پرسش‌های هر آزمون، بر مبنای پاسخ‌هایی که اکثر کودکان داده‌اند، تنظیم شده‌است.

سن عقلی: سن عقلی یا سن هوشی، نماینده‌ی میزان هوش کودک در سن معینی است.

معمولاً نمره‌ای که هر فرد از پاسخ دادن به پرسش‌های آزمون هوشی به دست می‌آورد، نشان‌دهنده‌ی سن عقلی اوست. کودکی که ۹ سال دارد، ممکن است دارای سن عقلی ۱۰، ۱۱، ۱۲ و حتی ۱۳ ساله باشد. عکس آن نیز ممکن است. یعنی کودک ۹ ساله، دارای سن عقلی ۸، ۷، ۶ یا ۵ ساله باشد و نتواند به پرسش‌های گروه سنی خود پاسخ دهد و فقط بتواند به پرسش‌های گروه‌های سنی پایین‌تر پاسخ دهد. این گونه کودکان را «عقب‌مانده‌ی ذهنی» و گروه‌های قبلی را «پیشرفته» نامیده‌اند.

هوش‌بهر: با در دست داشتن سن عقلی^۱ (M.A.) و سن تقویمی^۲ یا شناسنامه‌ای (C.A.) می‌توان هوش‌بهر کودک را تعیین کرد. در واقع، هوش‌بهر (IQ) عبارت است از خارج قسمت سن عقلی بر سن تقویمی ضرب در صد، که به این صورت، نمایش داده می‌شود:

$$IQ = \frac{M.A.}{C.A.} \times 100$$

(سن عقلی) / (سن تقویمی)

برای محاسبه‌ی هوش‌بهر، به یک مثال توجه کنید: کودکی ۶ سال و ۳ ماه سن دارد. او به پرسش‌های ۶ تا ۱۰ ساله‌های آزمون هوشی استنفرد - بینه^۴، به ترتیب به تمام پرسش‌های مربوط به ۶ سالگی، به ۴ پرسش از پرسش‌های ۷ سالگی، ۳ پرسش از پرسش‌های ۸ سالگی و ۲ پرسش از پرسش‌های ۹ سالگی پاسخ درست داده است و به هیچ‌یک از پرسش‌های گروه سنی ده ساله پاسخ نداده است. هوش‌بهر این کودک، به شرح زیر محاسبه می‌شود.

الف - سن هوشی (M.A.) چون به تمام پرسش‌های ۶ ساله‌ها پاسخ داده است، پس پایه‌ی سن عقلی او در حد شش ساله‌ها یعنی ۷۲ ماه (۶×۱۲=۷۲) است. ولی این کودک به پرسش‌های گروه‌های دیگر نیز پاسخ گفته است که هر پاسخ (پس از ۶ سالگی) ۲ ماه از سن هوشی محسوب می‌گردد. جدول زیر سن هوشی کودک را محاسبه می‌کند.

سن هوشی	تعداد پاسخ‌های داده شده	گروه سنی
۷۲ ماه	تمام پرسش‌ها یا ۶×۱۲	تا پایان ۶ سالگی
۸ ماه	۴ پرسش یا ۴×۲=۸	تا پایان ۷ سالگی
۶ ماه	۳ پرسش یا ۳×۲=۶	تا پایان ۸ سالگی
۴ ماه	۲ پرسش یا ۲×۲=۴	تا پایان ۹ سالگی
جمع ۹۰ ماه		

۱- Mental Age یا MA.

۲- Chronological Age یا CA.

۳- Intelligence Quotient=I.Q.

۴- این آزمون را در صفحات بعدی خواهید شناخت.

ب - سن تقویمی (C.A.) کودک برابر است با

$$(6 \times 12) + 3 = 75$$

اینک براساس رابطه‌ی فوق، هوش بهر (I.Q) کودک، قابل محاسبه است.

$$I.Q = \frac{M.A.}{C.A.} \times 100 \text{ یعنی } \frac{90}{75} \times 100 = 120$$

هوش بهر این کودک ۱۲۰ است. اگر سن عقلی و سن تقویمی او برابر بود، هوش بهر او ۱۰۰ می‌شد که آن را «به‌هنجار» می‌نامند. البته هر چه سن عقلی بالاتر باشد، هوش بهر بیش تر و هر چه کم‌تر باشد، هوش بهر نیز کم‌تر خواهد بود.

انواع آزمون‌های هوشی

آزمون‌های هوشی، انواع مختلف دارند که مهم‌ترین آن‌ها در زیر به اختصار توضیح داده می‌شود.
۱- آزمون استنفرد - بینه^۱: آزمون هوشی استنفرد - بینه در سال ۱۹۱۶ براساس آزمون هوشی بینه - سیمون، به‌وسیله‌ی ترمن^۲ و مریل^۳ استادان دانشگاه استنفرد ساخته شد. در سال ۱۹۳۷ به دو صورت L و M تنظیم گردید و در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۵ نیز تغییراتی در آن اعمال گردید و به‌عنوان یکی از جالب‌ترین آزمون‌های هوشی شناخته شد، که هوش کودکان آمریکایی از ۲ تا ۱۴ سالگی را می‌سنجد.

این آزمون، از ۲ تا پایان ۵ سالگی برای هر ۶ ماه یک گروه سنی را مشخص می‌سازد. و از آغاز ۶ تا ۱۴ سالگی برای هر ۱۲ ماه یک گروه سنی را تعیین کرده است؛ هر گروه سنی ۶ پرسش دارد. کودک از ۲ تا ۶ سالگی به هر پرسش که پاسخ بدهد یک ماه و از ۶ تا ۱۴ سالگی به هر پرسش که پاسخ درست بدهد، ۲ ماه بر سن عقلی او افزوده می‌شود.

روان‌شناسان از آزمون‌های هوشی دریافتند که نمودار هوش هر گروه سنی به‌صورت یک منحنی زنگ مانند نمایان می‌شود. در طرف چپ این منحنی، کودکان کم هوش و عقب‌مانده و در طرف راست آن، کودکان باهوش و سرآمد و در وسط زنگ، کودکان به‌هنجار، که اکثریت‌اند، قرار می‌گیرند. جدول و نمودار ۱-۷ نشانگر پراکندگی تقریبی هوش بهر در یک گروه سنی است.

۱- Stanford - Binet - Test

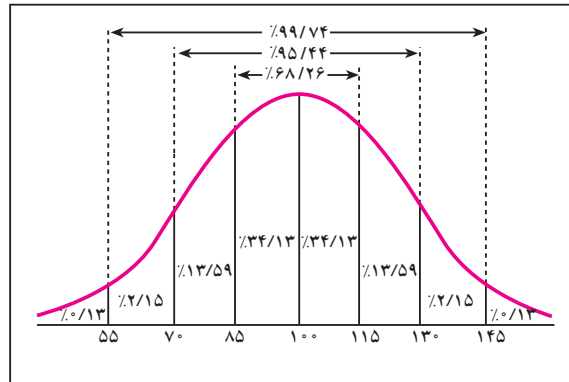
۲- Terman Lewis, M

۳- Merrill, M.

جدول ۱-۷- پراکندگی تقریبی و مراحل هوش بهر

درصد جمعیت	میزان هوش	برابر انگلیسی	طبقه بندی
۰/۲۰	$\left\{ \begin{array}{l} ۱۸۰-۲۰۰ \\ ۱۷۰-۱۷۹ \end{array} \right.$	Genius	نابغه
		Near genius	زردیک به نابغه
۱/۱۰	۱۴۰-۱۶۹	Very Superior	سرآمد
۳/۱۰	۱۳۰-۱۳۹	Superior	پرهوش
۸/۲۰	۱۲۰-۱۲۹	Bright	باهوش
۱۸/۱۰	۱۱۰-۱۱۹	High Average	به‌هنگار بالا
۴۶/۵۰	۹۰-۱۰۹	Average	به‌هنگار
۱۴/۵۰	۸۰-۸۹	Low Average	به‌هنگار پائین
۵/۶۰	۷۰-۷۹	Border Line	مرزی
۲/۵۰	۵۰-۶۹	Moron	کودن
۰/۲۰	$\left\{ \begin{array}{l} ۲۶-۴۹ \\ ۰-۲۵ \end{array} \right.$	Imbecile	کالیو
		Idiot	کانا

جدول ۱-۷: این طبقه بندی بر پایه‌ی پراکندگی هوشی که در سال ۱۹۳۷ توسط ترمن و مریل انجام شد، تنظیم گردیده است.



نمودار ۱-۷- نمره‌های هوش بهر

۲- آزمون‌های هوشی وکسلر: در این آزمون‌ها، که به وسیله‌ی دیویید وکسلر^۱ در سال ۱۹۳۹ ساخته شده است؛ هوش بهر و سن عقلی یا هوشی را به کار نمی‌برند. هوش هر فرد را با

۱- David Wechler

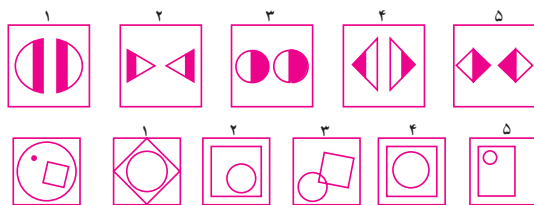
هم‌سالانش می‌سنجند. یعنی هوش کودکان ۱۰ ساله، جوانان ۲۰ ساله و بزرگ‌سالان ۴۰ و ۵۰ ساله را باید با هم‌سن‌هایشان سنجید و در این باره، از صدک^۱ یا نقطه درصدی بهره می‌جویند. آزمون‌های وکسلر از آسان آغاز می‌شود و به دشوار پایان می‌پذیرد. نتیجه‌ای که از این آزمون‌ها برای هر فرد به دست می‌آید با هم‌سالانش مقایسه می‌شود و معلوم می‌گردد که صدک او، یعنی مقام و رتبه‌ی او در گروه صد نفری کجاست. به سخن دیگر، چند درصد گروه، رتبه‌ای بالاتر یا پایین‌تر از او دارند. البته صدک را می‌توان به هوش‌بهر تبدیل کرد. به‌طور کلی تأکید بر مهارت‌های عملکردی در آزمون‌های هوشی وکسلر، بیش‌تر از آزمون‌های بینه است.

۳- آزمون‌های عملی: این آزمون‌ها بیش‌تر در مورد کودکان به کار می‌روند. مانند جاناندازی مهره‌ها، مرتب کردن مکعب‌ها، عبور دادن مداد از میان دو خط نزدیک به هم، قیچی کردن شکل‌ها، تکمیل تصویرها و یا تشخیص عیب‌های آن‌ها و ...

۴- آزمون‌های کاغذ مدادی^۲: این آزمون‌ها دارای راهنمای کامل چاپ شده‌اند و نیاز چندانی به کارشناسان حرفه‌ای برای آزمون ندارند. آزمون شونده، پاسخ‌های خود را با مداد در پاسخ‌نامه‌های مربوط علامت می‌زند و نتیجه، برحسب معیاری که مورد توجه آزمون‌کننده است، ارزیابی می‌شود. انواع آن‌ها در ارتش، مراکز استخدامی و در مدارس کاربرد دارند.

۵- آزمون‌های فرهنگ - نابسته^۳: این آزمون‌ها، به زبان و واژگان خاصی نیاز ندارند و برای مهاجران و بی‌سوادان قابل اجراست؛ از آسان آغاز و به تدریج به دشوار پایان می‌یابند. از ویژگی‌های دیگر آن‌ها این است که قدرت استدلال را می‌سنجند. آزمون هوشی ریون^۴ از این نمونه‌هاست، که به نام «آزمون ماتریس‌های مدرج» نیز شناخته شده‌اند. این آزمون‌ها، برای افراد نابینا قابل اجرا نیستند. دو نمونه‌ی زیر، از این قبیل آزمون‌اند.

کدام یک از شکل‌های زیر با چهار شکل دیگر تفاوت دارد؟



شکل ۱-۷- نمونه‌ای از آزمون هوشی فرهنگ - نابسته

۱- Percentile

۲- Paper Pencil intelligence tests

۳- Culture-fair tests

۴- Raven, J.C

در شکل سمت چپ، نقطه، خارج از مربع و داخل دایره است. در کدام یک از شکل‌های سمت راست می‌توان نقطه را طوری قرار داد که خارج از مربع و داخل دایره قرار گیرد؟

ویژگی گروه‌های هوشی

با توجه به منحنی هوش، افراد هر جامعه از نظر هوشی به سه دسته‌ی کلی تقسیم می‌شوند:

۱- گروه پیشرفته^۱

۲- گروه به‌هنگار^۲

۳- گروه عقب‌مانده ذهنی^۳

۱- گروه پیشرفته: استعدادهای درخشان غالباً از همان آغاز کودکی به‌وسیله‌ی افراد خانواده، معلمان، مدیران و هم‌کلاسان کشف می‌شوند. به‌طوری‌که جدول (۱-۷) نشان می‌دهد افراد هوشمند عبارت‌اند از: باهوش (با هوش‌بهر ۱۲۹-۱۲۰)، پرهوش (۱۳۹-۱۳۰)، سرآمد (۱۶۹-۱۴۰)، نزدیک به نابغه (۱۷۹-۱۷۰) و نابغه (۲۰۰-۱۸۰). کودکان نابغه در حدود سه سالگی خواندن و نوشتن می‌آموزند و در ۱۲ تا ۱۴ سالگی در سطح بسیار بالا و شگفت‌انگیزی دارای پیشرفت‌های علمی و هنری می‌شوند. لوئیس ترمن^۴، روان‌شناس معروف آمریکایی، درباره‌ی افراد پیشرفته‌ی هوشی پژوهش‌هایی انجام داد و چنین نتیجه گرفت که ۷۰ درصد هوشمندان، تحصیلات عالی را با موفقیت به پایان رسانده بودند. حدود یک سوم آنان افتخارات علمی، تحقیقی و هنری کسب کرده بودند، دو سوم آنان مدارج عالی دانشگاهی را گذرانده و نزدیک به ۶۰ درصد از این مردان و زنان هوشمند، هزینه‌ی زندگی و تحصیلات خود را از راه کار و فعالیت، تأمین نموده بودند. در بین آنان دسته‌ای به‌اختیار درجه‌ی دکترا در رشته‌های مختلف موفق شده بودند. از این عده، گروهی پزشک، مهندس و پژوهشگر بسیار سرشناس، جامعه‌ی خود را تشکیل می‌دادند.

این هوشمندان، در مسائل علمی پیشرفت‌های شایانی داشتند، آن‌چنان‌که یکی از آنان در ۴۰ سالگی ۶۸ جلد کتاب و ۱۴۰۰ مقاله علمی، فنی و تخصصی منتشر نموده بود. در زمینه‌های ادبی، نویسندگی، اقتصادی و اجتماعی نیز هوشمندان مقام بالایی را به‌دست آورده بودند، به‌طوری‌که نظر آنان در زمینه‌های مربوط زبازد بود.

میزان سازگاری این گروه از هوشمندان از نظر بهداشت بدنی و روانی، شخصیت و سلامت خانوادگی، اغلب بالاتر از افراد عادی بود. در ضمن، همه‌ی این هوشمندان تندرست و از زندگی خود راضی بودند و بیش‌تر به تفریحات سالم مانند شنا، ورزش، اسب‌سواری، گردش و مسافرت می‌پرداختند.

۱- Advanced ۲- Normal ۳- Retarded ۴- Terman, Lewis, 1921

۲- گروه بهنجار: اکثر افراد هر جامعه‌ای را گروه بهنجار تشکیل می‌دهند. هوش بهر بهنجارها، میان ۹۰-۱۰۹ مشخص گردیده است. بیش‌تر فعالیت‌های عادی جامعه، بر دوش این گروه است. بسیاری از آنان تحصیلات دبیرستانی را به پایان می‌رسانند و شمار کمی از آنان به دانشگاه راه می‌یابند.

گفتنی است که در تقسیم‌بندی گروه‌های هوشی، یک گروه فرعی به نام گروه مرزی^۱ بین گروه بهنجار و عقب‌مانده وجود دارد که بهره‌ی هوشی آن‌ها میان ۷۹-۷۰ است. این گروه نه جزو عقب‌ماندگان دسته‌بندی می‌شوند و نه در ردیف بهنجارها محسوب می‌گردند. بیش‌تر آنان به فعالیت‌های غیرحرفه‌ای جامعه اشتغال دارند.

۳- گروه عقب‌مانده‌ی ذهنی: کم‌هوش‌ها یا عقب‌ماندگان ذهنی، افرادی هستند با هوش بهر زیر ۷۰ و به سه دسته تقسیم می‌شوند: کانا، کالیو و کودن. در تقسیم‌بندی دیگری از عقب‌ماندگان ذهنی، کانا را پناهگاهی، کالیو را تربیت‌پذیر و کودن را آموزش‌پذیر نامیده‌اند.

کاناها یا کم‌هوش‌ترین عقب‌ماندگان ذهنی، دارای هوش بهر (۲۵-) هستند. هوش این دسته از افراد حتی در ۳۵ سالگی از هوش یک کودک ۲ ساله‌ی بهنجار تجاوز نمی‌کند؛ از خطر آتش روشن کردن در خانه؛ بلندی پشت بام و خطر سقوط، آگاهی کافی ندارند؛ با وجود آن‌که می‌توانند راه بروند، اما نمی‌توانند حرف بزنند. تعداد کمی از آنان می‌توانند با دست غذا بخورند. در بزرگسالی از پوشیدن لباس و شست‌وشوی خود عاجزند و بی‌هیچ دلیل و علتی آثار ترس و خشم در آن‌ها پدیدار می‌شود. هنگامی که پدر و مادر یا یکی از آشنایان خود را ببینند، الفاظ نامفهوم و پرسر و صدایی را از گلوئی خود خارج می‌کنند. اکثر آن‌ها راحت و بی‌خیال‌اند. اما برخی از آن‌ها به آسانی برانگیخته می‌شوند و به وسایل و محیط خود زیان‌هایی وارد می‌کنند. افراد این دسته اغلب عمر کوتاهی دارند و کم‌تر از ۴۰ سال زندگی می‌کنند. کوچک سرها، شاخص گروه کاناها هستند.

کالیوها: هوش بهر فرد کالیو بین ۲۶ تا ۴۹ تعیین گردیده است که در حد یک کودک ۵ تا ۷ ساله عقل و درک دارد. در دوران شیرخوارگی خیلی کم‌حس و حال‌اند. زیرا کم‌تر از خود واکنش نشان می‌دهند. در ۵ سالگی دست و پا شکسته شروع به حرف زدن می‌کنند. در مورد غذا خوردن و شست‌وشوی خود نسبت به کودکان بهنجار، حدود ۴ سال تأخیر دارند و تا به بزرگسالی نرسند نمی‌توانند به خطرهای آتش‌سوزی، غرق شدن در آب و تصادف با اتومبیل بی‌بیرند.

کاناها و کالیوها باید همیشه در آسایشگاه‌ها نگهداری شوند. بعضی از کالیوها می‌توانند با مراقبت دیگران کارهایی مانند جارو‌کشی، کندن علف، بیل زدن باغ و باغچه را انجام دهند. کاناها و

کالیوها را نباید در جامعه آزاد گذاشت، زیرا به آسانی ممکن است مرتکب جنایت شوند. عقب ماندگان گونه مغولی از نمونه‌های عقب مانده‌ی کالیو هستند.

کودن‌ها: هوش بهر کودکان یا آموزش پذیرها، میان ۵۰ تا ۶۹ برآورد شده است. میزان فهم و هوش آن‌ها در بزرگسالی، برابر با کودکان ۸ تا ۱۰ ساله است. کودکان برای خود و جامعه مشکل ایجاد می‌کنند. آن‌ها گرچه دارای عواطف و احساسات طبیعی‌اند، اما در موقع لزوم نمی‌توانند اختیار رفتار خود را داشته باشند و عواقب رفتار ناگوار را پیش بینی کنند. اعمال و رفتار نادرست میان زنان و مردان این گروه شیوع فراوان دارد.

کودن‌ها می‌توانند کمی خواندن و نوشتن بیاموزند و کارهای ساده را یاد بگیرند، اما با کودکان به‌هنجار نمی‌توانند در یک کلاس تحصیل کنند. بهتر است در کلاس‌های خاص گروه خود به تحصیل ادامه دهند.

رابطه‌ی هوش با جنسیت

آزمون‌های هوشی زنان و مردان نشان داده است که برخلاف تصور عامه، به‌طور کلی تفاوت هوشی میان زنان و مردان وجود ندارد. اما چون دختران، در کودکی و آغاز نوجوانی رشد بدنی سریع‌تری دارند و بین رشد بدنی و ذهنی (در حد به‌هنجار) رابطه وجود دارد؛ به همین دلیل، هوش بهر دختران در فاصله سنی ۸ تا ۱۳ سالگی کمی بیش‌تر از پسران است.

از ۱۵ سالگی برابری هوشی بین این دو جنس مشاهده می‌شود. پسرها روی هم رفته در ریاضی، مهارت‌های عددی، تجسم فضایی و کارهای فنی بر دختران برتری دارند در صورتی که دختران از نظر حافظه، روانی کلامی و مهارت‌های هنری پیشرفته‌ترند. اگر در جامعه‌ای برتری هوشی مردان بر زنان مشاهده می‌شود به آن علت است که زنان از مزایای اجتماعی و فرهنگی مردان برخوردار نبوده‌اند.

رابطه‌ی هوش با نژاد

آزمون‌های هوشی نشان داده‌اند که بهره‌ی هوشی کودکان سفید پوست و سیاه پوست، پیش از دوران مدرسه تقریباً یکسان است. اما به‌هنگام تحصیل، سفیدپوستان بهره‌ی هوشی بالاتری را نشان داده‌اند. این امر به آن جهت است که سفیدپوستان از مدرسه و معلمان و امکانات محیطی و تحصیلی بهتری برخوردار بوده‌اند.

اغلب تفاوت‌های هوشی بین اقوام و نژادها، به عوامل تحصیلی و فرهنگی مربوط است. تفاوت در عوامل ارثی در میان گروه‌های قومی و نژادی وجود ندارد. اگر به تمدن‌ها و گذشته‌های دور نگاه کنید،

می‌بینید که فرهنگ‌های شکوفای مصر، یونان، روم، ایران و چین؛ فیلسوفان و اندیشه‌وران و فن‌آوران بزرگی را به جامعه‌ی بشری تقدیم کرده‌اند. هر وقت این فرهنگ‌ها دچار نارسایی و فقر امکانات محیطی، اجتماعی و اقتصادی گردیده‌اند؛ پیشرفت‌های علمی و شکوفایی استعدادها کاهش یافته است.

چکیده‌ی فصل هفتم (هوش)

هوش، ترکیبی از نیروهای ذهنی و تجربه‌های محیطی است که سبب کاردانی و توفیق می‌شود. دو دسته از عوامل، در میزان هوشمندی مؤثرند: عوامل ارثی و محیطی. عوامل ارثی که از والدین یا اجداد به ارث می‌رسند شامل نوع و اندازه‌ی مغز، قابلیت انعطاف مغز، میزان چین خوردگی‌های قشر مخ می‌شود. دسته‌ی مهم دیگر عوامل محیطی هستند. این عوامل از دوره‌های قبل از تولد و هنگام تولد در فرد اثر می‌گذارند اما تأثیر محیط‌های پس از تولد، بسیار چشم‌گیرتر است. مانند محیط‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، اخلاقی و دینی. هوش از توانمندی‌های گوناگون تشکیل شده است؛ مانند توانمندی‌های عددی، کلامی، حافظه، قدرت استدلال، سرعت ادراک و توان تشخیص روابط فضایی اجسام.

مربیان، در اقدامات تربیتی و آموزشی و با توجه به هوش کودک باید نکاتی را رعایت کنند تا هم کودک از توان‌های اختصاصی و مهم‌تر خود بهترین بهره را ببرد و هم کوشش مربیان، مؤثر واقع شود.

امروزه، سنجش هوش در شناخت استعدادهای مهم‌تری که افراد دارند و نیز در آموزش و پرورش و انتخاب رشته‌ی تحصیلی و کار، کمک شایانی می‌کند. در این فصل، هم‌چنین با موضوعاتی، مانند سن عقلی، هوش بهر و محاسبه‌ی آن، پراکندگی افراد یک جامعه معمولی از نظر هوشی، چگونگی تفاوت هوشی در زنان، مردان، نژادها و افراد گوناگون آشنا شدید.

پرسش‌های فصل

- ۱- دو تعریف متفاوت از هوش، ارائه دهید.
- ۲- چگونگی تأثیر محیط پس از تولد را در هوش، با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۳- عوامل تشکیل‌دهنده‌ی هوش را بیان کنید.

- ۴- مفهوم سن هوشی و سن شناسنامه‌ای را تعریف کنید.
- ۵- حدود هوش بهر کودک ۶ ساله‌ای که به تمام پرسش‌های هوشی ۸ ساله‌ها جواب می‌دهد، چه قدر است؟
- ۶- ویژگی‌های افراد پناهگاهی را برشمارید و اقداماتی را که برای مراقبت از آنها باید انجام داد، شرح دهید.
- ۷- تفاوت هوشی زنان و مردان و علت آن را توضیح دهید.
- ۸- چرا مردم کشورهای اروپایی، به‌طور کلی، از مردم کشورهای آفریقایی باهوش‌ترند؟ حداقل ۵ عامل مؤثر در این زمینه را توضیح دهید.

منابعی برای مطالعه‌ی بیشتر

- ۱- پلاتونوف، ک.، روان‌شناسی هوش، ترجمه‌ی رضا همراه، مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۷۳
- ۲- گلمن، دانیل: هوش هیجانی، ترجمه‌ی نسرین پارسا، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۸۰
- ۳- سعیدی خوزی، احمد: هوش و استعداد تحصیلی، مؤسسه‌ی انتشارات فاطمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۴
- ۴- ژوزف، سیاروچی، هوش عاطفی در زندگی روزمره، ترجمه‌ی اصغر نوری امام‌زاده‌ای و حبیب‌الله نصیری، انتشارات نوشته، اصفهان، ۱۳۸۴

فهرست منابع

قرآن مجید، ترجمه و تفسیر مهدی الهی قمشه‌ای
نهج الفصاحه: سخنان حضرت رسول اکرم (ص)
الف- فارسی:

- ۱- اسپنسر، ا. راتوس: روان‌شناسی عمومی؛ ج ۱ و ۲، ترجمه‌ی حمزه گنجی، نشر ویرایش، تهران، ۱۳۷۸
- ۲- پارسا، محمد: بنیادهای روان‌شناسی (روان‌شناسی عمومی)؛ انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۸
- ۳- پارسا، محمد: روان‌شناسی تربیتی؛ چاپ پنجم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۸
- ۴- پارسا، محمد: زمینه‌ی روان‌شناسی؛ چاپ شانزدهم، انتشارات بعثت، تهران، پاییز ۱۳۷۹
- ۵- شاملو، سعید: روان‌شناسی شخصیت؛ چاپ ششم، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۷۷
- ۶- گنجی، حمزه: روان‌شناسی عمومی؛ نشر روان، تهران، ۱۳۷۹
- ۷- لاندین، رابرت، دبلیو: نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی، ویرایش پنجم (۱۹۹۶)، ترجمه یحیی سیدمحمدی، نشر ویرایش، تهران، ۱۳۷۸
- ۸- نجاتی، محمد عثمان: قرآن و روان‌شناسی، ویرایش چهارم؛ با تجدیدنظر و اضافات، ترجمه‌ی دکتر عباس عرب، تهران، ۱۳۷۷
- ۹- هافمن، کارل و دیگران: روان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی هادی بحیرایی و دیگران؛ نشر ارسباران، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۰- هیلگارد، ارنست، ر. و دیگران: زمینه‌ی روان‌شناسی؛ ج ۱ و ۲؛ ترجمه‌ی محمدنقی براهنی و دیگران، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۱- هیلر، رجینا و دیگران: معجزه تقویت مهارت‌های یادگیری؛ ترجمه‌ی فاطمه فاضلی و دیگران، انتشارات نصیر، تهران، ۱۳۷۸

ب- انگلیسی

- ۱- Shaffer, David, R. and Gumeys Williams III Development Psychology; 2nd. Ed, 1988.
- ۲- Kalat, James, W. Introduction to Psychology. 2nd Ed. 1990.
- ۳- Myers, David, G. Exploring Psychology. 3rd. Ed. 1996.
- ۴- Witting, Arno, F. ; An Introduction, to Psychology; 1986.

